

آیت الله مصباح، از حاشیه تا میانه متن

نام اولیه: محمد تقی گیوه چی یزدی. سال تولد، ۱۳۱۳ در شهر یزد، محله پیروبرج

مدت تحصیلات در نجف (مدرسه هندی): ۷ ماه و ...

شاید بتوان همین سابقه و اختلاف دیدگاه را یکی از علل در حاشیه قرار داشتن آیت الله مصباح دانست. اما از طرفی، واقع امر این است که ایشان در همان سال ها با جدیت سرگرم تربیت نیروهای نخبه در مراکز که تحت مدیریت ایشان قرار دارد- و البته براساس مبانی نظری و اعتقادی خویش- بوده است.

تحولات سیاسی نیمه دوم دهه هفتاد سبب شد که یک بدنه از گروه ها و شخصیت های درون نظام، به دلیل تضعیف موقعیت خویش از یک سو، و روندی که آن را انحراف از اصول عقیدتی اسلام و انقلاب تعریف می کنند از سوی دیگر، به سراغ آیت الله مصباح بروند و ایشان را به عنوان یک نظریه پرداز و فیلسوف احتجاجی که قدرت نقد و پاسخگویی به نظریات اصلاح طلبان و روشنفکران دینی را دارد، به میانه عرصه بکشانند.

از آن زمان، مردم نام شخصیتی را بارها و بارها می شنیدند که برایشان ناشناس بود و کسی از سوابق وی اطلاعات چندانی نداشت. کنجکاوی در مورد سوابق زندگی این شخصیت خبرساز سال های اخیر، برای عده ای به صورت یک عطش درآمده است. بدین لحاظ در سطور آتی، نخست شرح مختصری از دوران کودکی ایشان، مدارج تحصیلی و آغاز دوران درآمدن به کسوت روحانیت ارائه می شود و سپس شرح مفصل تری از مقطع دوم زندگی ایشان را، یعنی از هنگامی که به عنوان مدرس در حوزه آغاز به کار کردند، عرضه می کنیم. پیش از ورود به مطلب لازم است چند نکته را متذکر شویم؛ به این شرح: ۱- با تمام کوشش هایی که کرده ایم، خود معتقدیم نتوانسته ایم شرح کاملی در این زمینه عرضه کنیم ۲- برخی از هم دوره ای های آقای مصباح، اطلاعات و باورهایی داشته اند که با وجود ذکر آنها، مصرأ خواسته اند

زمانی رسید که ایشان یکی از خبرسازترین مردان جامعه شد. شاید همین وضع سبب شود که عده ای گمان کنند، آیت الله مصباح ناگهان و بی مقدمه پایه عرصه فعالیت های سیاسی، عقیدتی و اجتماعی گذاشته است. حال آن که چنین نیست و آقای



مصباح، حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از شخصیت های اثرگذار حوزه علمیه قم بوده است، به نحوی که در مواردی، با شخصیت های برجسته ای نظیر آیت الله شهید دکتر بهشتی همکار بوده، منتهی همکاری که از لحاظ مثنی (در عمل) و میانی عقیدتی (در عرصه اندیشه) با آنان اختلاف (و گاهی اختلاف بنیادی) داشته است. (خوانندگان علاقمند می توانند برای کسب اطلاع در این مورد به شماره ۱۲۰/۱۲۱ مجله گزارش و مطلبی که با عنوان «داستان دو مدرسه: فیضیه و حقانی» چاپ شده است، رجوع فرمایند.)

در سال گذشته، خبرسازترین مرد سال ایران، بی تردید آیت الله مصباح یزدی بوده است. حتی اگر نتیجه نظر سنجی «گزارش» را در این زمینه نادیده بگیریم، باز هم با مرور صفحات روزنامه های ایران در طول سال ۱۳۸۰ و سنجش تعداد خبرها، تحلیل ها و مباحثی که حول نظریات، شخصیت، گفتار و اندیشه های آیت الله مصباح انعکاس یافته، و مقایسه این حجم با حجم خبرهای مربوط به شخصیت های دیگر و بازتاب آنها، باز به این نتیجه می رسیم که لقب «خبرسازترین مرد سال ایران» باید به آیت الله مصباح یزدی اختصاص یابد.

صرف نظر از حجم اخبار، اظهار نظرها و تحلیل هایی که به نوعی با این شخصیت روحانی مطرح، مرتبط است، تأثیر موضع گیری های ایشان در جهت دهی به رویدادهای سالی که گذشت، حائز چنان اهمیتی است که این گزینش را توجیه پذیر می سازد.

آیت الله مصباح یزدی در سال گذشته بارها نظریاتی را از تریبون نماز جمعه و به عنوان سخنران پیش از دستور، ایراد کرد که در تقابل با نظریات روشنفکران دینی، مواضع جبهه دوم خرداد و رد نظریات و باورهای بسیاری از شخصیت های برجسته کنونی (روحانی و غیر روحانی) بود. هر یک از این نظریات متقابلاً از سوی همان افراد، گروه ها و شخصیت ها بلافاصله مورد نقد، رد، ایراد و حتی نفی قرار می گرفت که طبعاً با پاسخ گویی های آیت الله مصباح یا طرفداران و معتقدان به ایشان مواجه می شد. و این نفی و اثبات ها در زمینه یک سخنرانی (و گاه حتی یک جمله) ماه ها به درازا می کشید.

تا چند سال قبل، در محافل عام و در رسانه ها، به ندرت نامی از آیت الله مصباح به میان می آمد. اما

با نام ایشان منعکس نشود. لذا چون مطلب فاقد مرجع و منبع ارزش یک گزارش مستند می‌کاهد، از درج آنها خودداری کرده‌ایم؛ و ۳- معتقدیم همین گزارش برای شناساندن مسیر نسبی زندگی و اندیشه یک روحانی صاحب نام که تأثیرگذاری وی بر رویدادهای جامعه معاصر مطلقاً قابل انکار نیست، در حد قابل قبولی پاسخگوی نیازهای اطلاعاتی علاقمندان است.

□ دوره اول زندگی

برای به دست آوردن اطلاعاتی در مورد بخش اول زندگی آیت الله مصباح، بهترین و موثق ترین منبع را خویشاوندان و معلمان و هم دوره ای های ایشان دانستیم و لذا اطلاعات مربوط به این قسمت،

نیز در ابتدا و به تاسی از پدر خود، به کار گیوه فروشی اشتغال داشته است.)

آقای مهدی گیوه چی یزدی برادر آقای محمد تقی مصباح یزدی در این باره می‌گوید: پدرمان به کار عطر فروشی و نیز مطالعه علاقه زیادی داشتند و در سنین کهولت به کار عطر فروشی مشغول بودند. البته ایشان صدها نوار و کتب مذهبی و دفاتر شعر را تهیه و بین آشنایان و همسایگان پخش و ۱۵۰ نفر را مشترک مجله مکتب اسلام - معتبرترین مجله اسلامی آن هنگام - کرده بودند.

آقای محمد تقی گیوه چی یزدی (مصباح یزدی) تحصیلات خود را از مدرسه ابتدایی بدر آغاز کرد و سپس آن را در مدرسه سعدی ادامه

را فردی گوشه گیر توصیف می‌کند و می‌گوید که در عین حال، وی نسبت به بقیه شاگردان ممتاز می‌نمود.

معاون سابق مدرسه صدیق هم چنین می‌گوید: وقتی آقای مصباح یزدی در کلاس ششم تحصیل می‌کرد، هم کلاسی پسر آقای حسنی، مدیر کل فرهنگ (آموزش و پرورش) وقت بود. در آن سال بر اساس نتایج امتحانات، آقای مصباح یزدی شاگرد اول کلاس ششم شد اما نمره یکی از دروس پسر آقای حسنی به ناحق ۲۰ داده شد و به این ترتیب پسر وی شاگرد اول و آقای مصباح یزدی شاگرد دوم آن کلاس شد.

پس از اتمام دوره ابتدایی، آقای مصباح یزدی به تحصیل دروس حوزوی رو آورد و به مدرسه خان و شفیعیه در میدان خان (یزد) رفت. وی در این دوران در محضر حجت الاسلام نحوی درس خواند و پس از ۲ سال به توصیه اساتید آن حوزه برای ادامه تحصیل به نجف اشرف عزیمت کرد. آقای مهدی گیوه چی در این باره می‌گوید: پس از اتمام تحصیل در مدرسه های خان و شفیعیه، بنا به توصیه آقای نحوی استاد برادرم، ایشان می‌خواست عازم نجف شود که برای همراهی او، پدرمان هم مختصر زندگی مان را فروخت و تمامی خانواده در سال ۱۳۲۹ عازم نجف اشرف شدیم. در نجف اشرف برادرم عمده درسهایش را در مسجد هندی واقع در بازار قبله فرامی‌گرفت و آیت الله فانی اصفهانی دروس فلسفه و حکمت را به برادرم می‌آموختند اما در این هنگام به این دلیل که پدرم نتوانست کار بافندگی را در بازار نجف ادامه دهد، ما پس از حدود ۷ ماه به تهران بازگشتیم و به توصیه یکی از بستگان، اخوی عازم قم شد و در حوزه علمیه قم تحصیل دروس حوزوی را پی گرفت.

آقای مصباح یزدی اگرچه از محضر آیات عظام و فقهای مانند آیت الله العظمی بروجردی، امام خمینی، آیت الله بهجت استفاده کرد ولی بیش از همه این استادان، علامه فقیه سید محمد حسین طباطبائی به ایشان علاقمند شد. حجت الاسلام فاضل میبیدی در این باره می‌گوید: آقای مصباح از شاگردان خوب علامه طباطبائی و از نزدیکان ایشان بود، به طوری که علامه طباطبائی وقتی بدایه الحکمه را نوشتند نسخه های خطی بود که آقای مصباح اینها را در مدرسه حقانی تدریس می‌کرد و نهایتاً الحکمه را هم تدریس می‌کرد.



نمایی از دبستان صدیق که یکی از محل های تحصیل دوره ابتدایی آیت الله مصباح بوده است.

داد. به این ترتیب، وی کلاس های اول تا پنجم نظام قدیم را در این مدرسه ها طی کرد و برای آموختن کلاس ششم به مدرسه صدیق رفت. برخی معلمان (مانند آقای صابر صفایی) و معاونان (مانند آقای عباس نیک پور) این مدرسه آقای مصباح یزدی را در طول تحصیل دانش آموزی ساعی و کوشا توصیف کرده اند و آقای نیک پور به یاد می‌آورد که آقای مصباح یزدی از همان دوران مدرسه ششم، لباسی شبیه لباس طلاب می پوشید و علاقمند تحصیل در حوزه بود. آقای نیک پور درباره روحیات اجتماعی آقای مصباح یزدی، وی

تماماً از افراد خانواده، معلمان و برخی هم دوره ای های آیت الله مصباح گرفته شده است: محمد تقی گیوه چی یزدی - که بعدها نام خانوادگی خود را به مصباح یزدی تغییر داد - در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در محله پیرو برج یزد (پشت مسجد روضه محمدیه) به دنیا آمد. پدرش محمد باقر گیوه چی به کار بافندگی اشتغال داشت، اما بعدها عطر فروشی پیشه کرد. (برخی از اهالی یزد گفته اند که لقب گیوه چی از آن رو به این خانواده اطلاق می‌شد که پدر بزرگ آقای مصباح یزدی در یزد گیوه فروش بوده است و پدرشان

موضوع گیری های متقابل دو طرف به مطبوعات نیز کشیده شد و برخی ضرورت مناظره آیت الله محمد تقی مصباح یزدی با آقای سروش را مطرح کردند. اما این مناظره به علل مختلف و از جمله عدم موافقت دکتر سروش انجام نشد.

البته ماجرای مناظره آیت الله مصباح یزدی در همین نقطه پایان نیافت و چندی بعد، وی در مناظره ای با آیت الله محمد جواد حجتی کرمانی شرکت و از نظریات خویش دفاع کرد. پس از پیروزی اصلاح طلبان آقای مصباح یزدی در مقاطع مختلف و گاه بسیار تند به حمله علیه دیدگاه های ایدئولوژیک اصلاح طلبان دست زد و موضع جامعه مدنی و شریعت سُمحه و سبیه را که از سوی اصلاح طلبان به عنوان دکتترین دولت آقای سیدمحمد خاتمی عنوان شده بود، به چالش گرفت. شاید در این باره مهمترین حملات او را بتوان سلسله حملات ایشان به دیدگاه های آقای سیدعطاءالله مهاجرانی و سیاست های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دانست، چه آنکه در مدت مسوولیت آقای مهاجرانی، آیت الله مصباح یزدی سخت ترین کلمات را علیه وی و سیاست های جاری وزارت خانه تحت کنترل اش به کار برد.

همانگونه که اشاره شد، بخش اول از دوره دوم فعالیت های آیت الله مصباح با هیجانات سیاسی سال ۱۳۴۲ شروع شد، ولی زود خاتمه یافت و به گواه اظهارات مطلعین، عمر این فعالیت ها حتی به یکسال نیز نرسید. آقای موسویان در این باره توضیح می دهد:

آقای مصباح جزو کسانی بود که در سال های ۴۲ و ۴۳ برخی از اطلاعیه های آن زمان را امضاء کرده است، ولی بعد از آن دیگر اسم ایشان نیست و طی این پانزده سال اسمی از آقای مصباح یزدی نیست.

آقای عبایی خراسانی نیز اضافه می کند که آقای مصباح یزدی پیش از تبعید حضرت امام (ره) در آبان ماه ۱۳۴۳ خود را از نهضت انقلاب کنار کشید و در انزوا به فعالیت های علمی پرداخت. من یادم هست که آقای مصباح اوایل نهضت و در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۲ که حضرت امام (ره) و برخی از علمای دیگر ابران نظر کردند، حضور داشت، مثلاً در نشر اعلامیه، در تشکل جوان ها و طلبه ها و... علی ای حال می دیدم

مصادف دانست. این دوره نیز به دو بخش قابل تقسیم است. یک بخش از همان زمان، یعنی دستگیری امام خمینی (ره) آغاز می شود و تا مقطعی که آغاز آن را نیز می توان دوم خرداد ۱۳۷۶ قرار داد، ادامه می یابد. بخش نخست این دوره، سال های حاشیه نشینی نسبی آیت الله مصباح است که پیش تر نیز به آن اشاره کردیم. دوران این حاشیه نشینی با رحلت امام خمینی (ره) به پایان



در ورودی مدرسه علمیه شیعیه یزد که آیت الله مصباح تحصیلات حوزوی را در آن آغاز کرد.

رسید و حضور آیت الله مصباح در حوزه ها، دانشگاه ها و مجامع مداوماً پرنگ تر می شد (مثلاً ایشان به دعوت برخی نهادهای دانشگاهی - نظیر نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ها - پاسخ مثبت داد و شروع به ایراد یک رشته سخنرانی کرد).

این فعالیت ها و حضورها با رویداد دوم خرداد ۷۶ به اوج خود رسید.

پیروزی اصلاح طلب ها در خرداد ماه ۷۶ جهت گیری سخنان آقای مصباح یزدی را وارد مرحله ای تازه کرد. ایشان در این هنگام به مقابله با تفکرات دکتر عبدالکریم سروش برخاست و در سخنرانی ها و مقالات متعددی به نقد و رد دیدگاه های او مبادرت ورزید. چنانکه

آیت الله عبایی خراسانی نیز درباره دوران تحصیل آقای مصباح یزدی به خاطر می آورد: من در سال ۱۳۴۰ وارد حوزه شدم و شاید از همان زمان آقای مصباح را شناختم. ایشان در محضر آیت الله داماد تحصیل می کرد و از شاگردان آیت الله علامه طباطبائی هم بود. نیز از محضر آیت الله بهجت استفاده می کرد. ایشان در مدرسه خان درس می خواندند چون آیت الله بهجت در این مدرسه فقه و اصول تدریس می کردند. البته یادم نیست که آقای مصباح در محضر امام هم شرکت کرده باشد یا نه.

آقای مصباح یزدی در همین دوران، تدریس در مدارس حوزه را همه شروع کرد و بیشتر در رابطه با فلسفه اسلامی مباحثی را تدریس می کرد. حجت الاسلام موسویان، استاد دانشگاه مفید قم در این باره می گوید: بحث های آقای مصباح یزدی در حوزه، بیشتر بحث های فلسفی در حد بدایه الحکمه و نه پایه الحکمه بود، یعنی سطح بالاتر را من نشنیده ام که ایشان درس بدهد، مثلاً نشنیده ام که ایشان اسفار، شفا یا اشارات را تدریس کرده باشد ولی آنچه در حوزه معروف بود، بحث های نه پایه الحکمه ایشان بود.

آیت الله عبایی خراسانی هم در این باره می گوید: ایشان (آقای مصباح یزدی) بیشتر کتاب های فلسفه اسلامی مانند کتابهای ابوعلی سینا و ملاصدرا را تدریس می کردند و بعضاً مباحثی را درباره احکام و یا اخلاق اسلامی عموماً در موسسه «در راه حق» و برخی مساجد بیان می کرد.

ایشان در همین دوران با خانواده آیت الله نوری همدانی وصلت کرد که حاصل این ازدواج یک دختر و دو پسر است. درباره پسران او گفته می شود که هر دو تحصیلات حوزوی دارند و یکی از آنها چند سالی نیز در دانشگاه مک گیل کانادا تحصیل کرده است. دختر ایشان نیز همسر حجت الاسلام محمدی عراقی، رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی است.

□ دوره دوم زندگی

آغاز دوره دوم زندگی آیت الله مصباح را می توان همزمان با وقایعی که به اولین دستگیری امام خمینی (ره) در خرداد ۱۳۴۲ منتهی شد،

که ایشان منزوی نیستند، بلکه فعالیت دارند. بنابراین ایشان در کنار انقلابیون در زمان کوتاهی مثلاً شش ماه یا هشت ماه بود، من ندیدم که به یک سال برسد، و بعد از این، آقای مصباح دیگر منزوی شد، یعنی از انقلابیون منزوی شد و بیشتر در درس و بحث بود، یعنی ایشان قبل از تبعید امام منزوی شده بود.

مثلاً هنگام آزادی امام که در مدرسه فیضیه قم طلاب جشن گرفتند، در این جشن‌ها آقای مصباح حاضر بود. بعد از این، دیگر آقای مصباح در صحنه‌ها مشاهده نشد. این مساله بود تا انقلاب پیروز شد. حتی در این برهه هم ما ایشان را نمی‌دیدیم. هنگامی که امام از خارج وارد شدند، جشن‌هایی در قم و تهران گرفته شد که در این مراسم هم از آقای مصباح حضوری نبود.

□ برخورد حذفی با دکتر شریعتی

شاید مهمترین مساله مطرح در فعالیت‌های سیاسی علمی و اجتماعی آقای مصباح یزدی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی مخالفت تند ایشان با نظریات دکتر شریعتی باشد. در این باره به گواهی تاریخ و شهادت طلاب آن زمان، برخورد آقای مصباح یزدی از حد استدلال خارج شده بود و بیش از آنکه جنبه‌ای علمی داشته باشد، حالت احساسی داشت.

آقای فاضل میبیدی که همان زمان کتاب‌های دکتر شریعتی را مطالعه کرده و برای اطلاع از نظریات مخالفان دکتر شریعتی به جلسات آقای مصباح یزدی می‌رفته است، توضیح می‌دهد: گاهی آقای مصباح نسبت به افکار دکتر شریعتی خیلی تند می‌شد، یعنی طوری بود که حس می‌کردم قضیه دارد از دایره استدلال، خارج می‌شود. بعدها این جلسات مقداری هم سیاسی شد و عده‌ای از جوانان انقلابی که هوادار شریعتی بودند، از بیرون موضع گرفتند و با این جلسه‌ها مخالفت کردند و دامنه‌اش به مدرسه حقانی کشید و در آنجا هم باعث اختلاف‌هایی شد، زیرا شهید بهشتی هم تقریباً از دکتر شریعتی دفاع می‌کرد و تا آنجا که من یادم هست با موضع‌گیری آقای مصباح مخالف بود. مرحوم امام هم از نجف پیغام فرستاده بود که این اختلاف‌ها در میان جوانان نباشد. البته من موقعی از آقای داعی سوال کردم، ایشان فرمودند که مرحوم امام مخالفتی با دکتر شریعتی نداشت.

آقای فاضل میبیدی در خاطره‌ای می‌گوید که برای اصلاح این روش به آقای مصباح یزدی تذکر داده است ولی او قبول نکرده و بر ادامه شیوه خود اصرار ورزیده است: من در همان سال‌ها خدمت آقای خاتمی (رئیس جمهور فعلی) که در قم درس



آقای عباس موسوی معاون سابق مدرسه صدیق

می‌خواند، رسیدم و عرض کردم این جلسات آقای مصباح بدجوری دارد باعث اختلاف بین جوان‌ها می‌شود، یک فکری بکنید. صلاح این است که شما (آقای خاتمی) بروید خدمت آقای مصباح و بگوئید که کمی فتنه‌گرا را پائین بیاورد اما آقای خاتمی فرمودند که چون ممکن است ایشان قبول نکنند، من نمی‌روم این حرف را بزنم. ولی من خودم احساس وظیفه کردم و خدمت آقای مصباح رسیدم و بعد از یکی از کلاس‌ها به ایشان عرض کردم اگر شما مطالب را مقداری علمی‌تر بیان کنید و این‌طور باعث تحریک احساسات نشوید، خیلی بهتر است و به ایشان گفتم که ظاهراً امام هم در نجف چنین پیغامی را فرستاده‌اند. فکر می‌کنم ایشان اینطور گفت (حس از من است) که من به نظر خودم عمل می‌کنم یعنی من تشخیص می‌دهم که بایستی این حرف‌های دکتر شریعتی را اینطور پاسخ دهم. البته آقای مصباح به کل افکار دکتر شریعتی انتقاد داشت و آن را التقاطی می‌دانست. آقای موسویان هم درباره شیوه آقای مصباح یزدی در مقابله با دکتر شریعتی و تأثیر آن در حوزه علمیه می‌گوید: مخالفت آقای مصباح با دکتر شریعتی مشهود بود و در واقع دو دیدگاه مطرح بود: یکی می‌گفتند دکتر علیه روحانیت و دین است، آن موقع وضعیت تقریباً مثل وضعیت فعلی جامعه بود و چندان تفاوتی نمی‌کرد یعنی اکثریت حوزه با افکار و اندیشه‌های شریعتی آشنا نبودند و طبیعتاً با حرف‌هایی که این‌ها می‌زدند و چند کلمه که از کتاب یا سخنرانی دکتر

شریعتی بیرون می‌آوردند یا چیزهایی مانند اینها را علم می‌کردند و آن اکثریت و اکنش نشان می‌دادند. عده‌ای هم اهل مطالعه بودند و این کتاب‌ها را خوانده بودند و این نسبت‌ها را درست نمی‌دانستند. البته نه اینکه آن دیدگاه‌های دکتر شریعتی را قبول داشته باشند ولی این نسبت‌های عدم شیعه بودن، مخالفت با روحانیت، و... را در مورد دکتر شریعتی قبول نداشتند.

آقای موسویان، آیت‌الله مطهری و دکتر بهشتی را مدافع دکتر شریعتی می‌خواند و توضیح می‌دهد که شخصیت‌هایی این چنین از دکتر شریعتی در برابر نسبت‌های ناروا دفاع کرده‌اند: شهید بهشتی که از نزدیک با دکتر شریعتی آشنا بود، این نسبت‌ها را ناروا می‌دانست و لذا از دکتر شریعتی دفاع می‌کرد، آقای مطهری هم همین‌طور. موضع‌گیری‌های آقای مطهری در واقع تأیید دکتر شریعتی بود. نمی‌شود گفت مخالف او بود، چون در همان حسینیه ارشاد که آقای مطهری می‌رفت، کسانی که با حسینیه ارشاد آشنا هستند. می‌گویند دکتر شریعتی را خود آقای مطهری برای سخنرانی دعوت کردند.

وی می‌گوید که رژیم شاه از اینکه به دکتر شریعتی حمله شود، خشنود بوده است: برخورد با دکتر شریعتی اگرچه یک برخورد ایدئولوژیک بود ولی به هر حال یک بعد سیاسی هم داشت، یعنی رژیم شاه خوشش می‌آمد که با دکتر شریعتی برخورد شود، چون شریعتی جوان‌ها را به سمت انقلاب سوق می‌داد و این مخالفت‌ها در واقع به مخالفان انقلاب کمک می‌کرد.

آقای موسویان ابراز عقیده می‌کند که برخورد آقای مصباح یزدی با روشنفکران چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یکسان بوده است. آیت‌الله عبّایی خراسانی نیز به یاد می‌آورد که علما و فضلا درباره نحوه برخورد با عقاید و دیدگاه‌های دکتر شریعتی به آقای مصباح تذکر داده بودند ولی او قبول نکرده و بر ادامه شیوه خود اصرار ورزیده بوده است.

آقای خراسانی می‌گوید: در مورد مساله مرحوم شریعتی ما از اول هم با شیوه آقای مصباح مخالف بودیم و برخورد ایشان را تند می‌دانستیم، چون کسی که با یک نفر مخالف است و نظرش را نمی‌پسندد، بایستی استدلال کند و با استدلال حرف‌های او را رد کند و برخوردش، منطقی باشد اما برخورد آقای مصباح، برخوردی حذفی بود و

اعتراض از برگزاری هرگونه جشن و سرور پرهیز کنند. در این باره گفته می‌شود که امام (ره) در سال ۱۳۵۷ در یک سخنرانی اعلام کرده بود: ملت ما امسال (سال ۱۳۵۷) عید ندارد و با غم و غصه‌هایی که به ما وارد شده، دیگر جشنی برای ما باقی نمانده است.

آقای موسویان با نقل این جمله از حضرت امام، ادامه می‌دهد: اما اینها جشن گرفتند و چراغانی کردند حال چقدر آقای مصباح در این

هم می‌گفت که من در ارتباط کامل با نهضت آزادی هستم. هنگامی که آقای بازرگان از طرف ساواک دستگیر شده بود، آقای قلی‌زاده برای اینکه با استفاده از [نفوذ] علمای قم موجبات رهایی آقای بازرگان را فراهم کند، به قم آمد و با چند تن از علمای قم من جمله آیت‌الله شریعتمداری و آقای مصباح یزدی دیدار کرد که در این دیدارها، من هم او را همراهی می‌کردم.

□ موسسه در راه حق

آقای مصباح یزدی پس از خروج از مدرسه حقانی فعالیت‌های علمی خویش را به موسسه «در راه حق» منتقل کرد. این موسسه که در خلال سالهای دهه پنجاه هجری شمسی تاسیس شد، در نظر داشت تا از طریق آموزش علوم روز به همراه دروس حوزه برای روزآمد کردن دانش طلاب تلاش نماید. آقای مصباح یزدی به همراه آقایان خرازی و استادی به عنوان هیات امنا نقش سیاست‌گذار این موسسه را بر عهده داشت. در این میان، برخی روحانیون می‌گویند که موسسه در راه حق نه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و نه حتی بعد از آن، فعالیت چشم‌گیر و قابل توجهی نداشته است.

آقای موسویان درباره فعالیت‌های این موسسه می‌گوید: موسسه در راه حق به آن صورت فعلیتی نداشت یعنی در این فاصله (پیروزی انقلاب تا فوت امام) فعالیت چندانی نداشت. البته انتشارات آن در قبل از انقلاب هم خیلی ضعیف بود، یعنی پاسخ به سوالات و جزوات و... این کارها خیلی عمیق و چشم‌گیر نبود که بتواند فضایی ایجاد کند.

وی اضافه می‌کند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع این موسسه به مواضع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نزدیک شد و نوعی هم‌خوانی میان این مواضع پدید آمد: این مواضع تقریباً در همین مدت ۵۷ تا ۶۸ با هم، هم‌خوانی داشت و لذا، شاید منشاء برخی مواضع تندی که جامعه مدرسین در زمان حیات امام و در همین دوره گرفت، بعضی از همین تفکرات و اندیشه‌های آقای مصباح و یا افراد مرتبط با ایشان باشد.

در عین حال، در مورد این موسسه مشهورترین حادثه، برگزاری جشن میلاد امام زمان (عج) در اوایل مرداد ماه ۱۳۵۷ و به هنگامی است که امام خمینی (ره) بر اساس مصالح نهضت از کلیه اقشار مردم درخواست کرده بود تا به نشانه

مثل اینکه می‌خواست تمام حرفهای شریعتی را رد کند. از علما و فضلا هم عده‌ای به ایشان تذکر دادند که شما که با دکتر اختلاف دارید بایستی ضمن احترام به اندیشه و اندیشمندان، حرف او را نقد کنید نه اینکه حالتی تهاجمی بگیرید. البته آقای مطهری با برخی مواضع آقای شریعتی مخالف بود ولی برخورد آقای مطهری، رفتاری دانشمندانه بود و به ایشان، احترام می‌کرد، نظریات خودش را هم بیان می‌کرد. اما رفتار آقای مصباح،

دور اول فعالیت سیاسی

آیت‌الله مصباح با هیجانات

سیاسی سال ۱۳۴۲ که به

ماجرای خونین ۱۵ خرداد

منتهی گردید، آغاز شد،

اما خیلی زود خاتمه یافت

برخوردی حذفی بود. برخورد شهید بهشتی هم با دکتر شریعتی برخورد عقلایی بود. نظر امام هم همین بود. امام می‌گفتند جوری نباشد که دشمن سوء استفاده کند و اختلاف سبب جناحی شدن آقایان شود. اما آقای مصباح این طور نبود و در مورد مرحوم شریعتی برخوردی تند داشت و بر مواضعش هم پافشاری می‌کرد.

البته همین موضع‌گیری‌های آقای مصباح یزدی باعث شد تا سرانجام میان او و شهید بهشتی اختلاف نظر به وجود آمد و آقای مصباح با خروج از مدرسه حقانی، فعالیت‌هایش را به همراه آقایان خرازی و استادی در قالب موسسه در راه حق ادامه داد و تقریباً تا پس از رحلت امام (ره) از صحنه سیاسی - اجتماعی ایران کنار بود. البته در این میان، گاه به او برای انجام برخی اقدامات سیاسی نیز مراجعاتی می‌شد.

حجت‌الاسلام مهدوی آملی امام جمعه سابق بروجرد و عضو فعلی مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم در این باره خاطره‌ای بدین شرح نقل می‌کند: من رفیقی به نام آقای قلی‌زاده داشتم که با هم، همشهری بودیم. او اگرچه عضو نهضت آزادی نبود ولی با آقای بازرگان ارتباط داشت و از هواداران نهضت آزادی به شمار می‌رفت و خودش

آیت‌الله مصباح، علی‌رغم

جایگاهی که در حوزه

علمیه قم داشت، تا زمان

رحلت امام خمینی (ره)

در حاشیه بود و از وی

کمتر نامی به میان می‌آمد

مساله نقش داشت، نمی‌توان به طور قطع گفت، اما گردانندگان موسسه در راه حق همین‌ها بودند: آقایان استادی، خرازی و مصباح و طبیعی بود که اگر اینها مخالف بودند، هیچ جشنی برگزار نمی‌شد.

آیت‌الله عبايي خراسانی در مورد برگزاری جشن از سوی موسسه در راه حق می‌گوید: نکته‌ای که درباره موسسه در راه حق هست، بعضی مواضع این موسسه در برابر مواضع امام است، مثلاً موردی که در جشن نیمه شعبان روی داد. با اینکه مانسبت به امام زمان (عج) بایستی همیشه به یاد ایشان باشیم و انقلاب را به سمت مورد نظر ایشان هدایت کنیم، ولی در یک زمان، امام مصلحت نمی‌دیدند که جشن نیمه شعبان برگزار شود. شاید به این دلیل که ما عازادار بودیم و قوانین اسلام و قرآن هتک شده بود. در این جا حتی امام (ره) به دوستان سفارش کردند و پیام فرستادند که در جشن نیمه شعبان کاری که خوشحالی را نشان دهد، انجام ندهید، چون ما خوشحال نیستیم و خود امام زمان (عج) هم به خاطر کارهای طاغوت نسبت به اسلام و انقلاب و نسبت به حمایت از اسرائیل و دشمنان اسلام ناراحت است و بنابراین خیلی شادی نکنید. متأسفانه ما می‌بینیم موسسه

در راه حق در این مورد به نحو دیگری عمل کردند و جشن گرفتند. از همین جشن معلوم می شود که عده ای از اینها مواضع شان موضع امام نبود و عملاً روش انجمن حجتیه را ابراز کردند و من کاملاً حال و هوای آن سال را یادم هست. در آن زمان انجمن حجتیه و موسسه در راه حق از مواضع امام حمایت نکردند، بلکه نظریات دیگری برخلاف نظر امام دادند و عمل کردند.

□ پس از پیروزی انقلاب اسلامی

آقای محمدتقی مصباح یزدی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ترجیح داد تا هم چون گذشته به فعالیت های علمی خویش بپردازد و کمتر در صحنه اجتماع حاضر شود، چنانکه تقریباً تا پس از فوت امام خمینی (ره) وی کمتر در مجامع حاضر می شد و مسوولیت چندانی در صحنه سیاسی - اجتماعی کشور نداشت. برخی از صاحب نظران می گویند به دلیل سوابق قبلی، امام خمینی (ره) از توجه به گروه مزبور خودداری می کرد و همین امر باعث شده بود تا آنان مسوولیت چندانی در هدایت و تصدی امور کشور نداشته باشند. آقای موسویان در این زمینه می گوید: بعد از انقلاب، آنچه مشهود بود آن که امام به این ها هیچ بهایی نمی داد و برای عرضه خودشان خیلی میدان پیدا نمی کردند و مقداری دقیق تر در این باره شاید این بود که بالاخره دیدگاه های این افراد با دیدگاه های امام همخوانی نداشت و هم اینها امام را می شناختند و هم امام این ها را می شناخت و می دانستند که نمی توانند امام را با دیدگاههایشان قبول کنند.

آیت الله عبايي خراسانی نیز تصریح می کند که دوران انزوای آقای مصباح یزدی حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران جمهوری اسلامی نیز ادامه داشت، او ادامه می دهد: نکته ای که می توانیم خیلی مستدل اثبات کنیم آن است که آقای مصباح در زمانی که امام به عراق و بعد به فرانسه رفتند و سپس به ایران تشریف آوردند و انقلاب پیروز شد تا زمانی که امام حیات داشتند، ایشان با امام (ره) ارتباط خاصی نداشتند بلکه من نکته ای را بگویم در عرض این مدت، کسانی که خدمت امام رفتند - و در صحیفه نور ثبت شده است - حتی از من به عنوان یک طلبه کوچک چند بار اسم آمده است، اما تنها فقط یک نوبت آقای مصباح آن هم با آقای قرائتی با یک عده ای در مورد مساله ای فرهنگی

پیش امام رفتند و از همین معلوم می شود که ایشان با امام محشور نبوده اند، بلکه فقط یک بار با یک جمعی رفته اند. این مساله شاهد آن است که ایشان بعد از آن زمانی که منزوی شدند، دیگر وارد صحنه انقلاب نشدند و در کنار بودند.

□ رحلت امام،

تجدید فعالیت آقای مصباح یزدی

عمده ناظران امور حوزه می گویند که با رحلت امام (ره) فعالیت های سیاسی - اجتماعی آقای مصباح یزدی تجدید شد و حضور ایشان در مجامع و محافل مختلف قوت گرفت، چنانکه وی در همین دوران، گاه به صورت انفرادی و یا به همراه فرد یا افراد دیگر به کشورهای مختلف سفر کرد و در مجامع دانشگاهی داخل و خارج کشور حضور یافت. درباره مسافرت های ایشان اگر چه آمار و اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی او به کشورهای هم چون ایالات متحده آمریکا، انگلستان، آلمان، کانادا، ایتالیان، و... مسافرت کرده و در سمینارهایی نیز شرکت جسته است که از میان آنها سلسله بحث های ایشان در دانشگاه مک گیل کانادا از شهرت بیشتری برخوردار است. در این میان، برخی چهره های مذهبی می گویند در حالی که آیت الله مصباح یزدی از جریان نهضت به دور بوده و انزوا اختیار کرده بود، چگونه هم اکنون می تواند نقش یک ایدئولوژیست و نظریه پرداز را برعهده گیرد.

آقای عبايي خراسانی از جمله افرادی است که چنین پرسشی را مطرح می سازد، وی می گوید: انزوای آقای مصباح یزدی ادامه داشت تا اینکه به عنوان ایدئولوژیست انقلاب مطرح شد، چه خودش، خود را مطرح کرده باشد و یا دیگران او را مطرح کرده باشند که این موضوع حائز اهمیت است: به این دلیل که ایدئولوژیست انقلاب بایستی خود با انقلابیون همراه بوده باشد. یعنی آقای مصباح که منزوی بود و اصلاً وارد انقلاب نبود، نمی تواند در این باره اظهار نظر بکند، حال اگر کسی فقط اظهار نظر بکند چندان اشکالی ندارد اما او باید کاملاً صحبت های غیر معاندانه داشته باشد. آقای عبايي خراسانی هم چنین به نقد قرائت آقای مصباح یزدی می پردازد و تعبیر او را از اسلام نادرست می داند. وی در این باره ایران عقیده می کند: برخورد آقای مصباح یزدی با مردم، برخورد تندی است و حتی تعبیرات تندی که به

کار برده اند مبنی بر این که مردم به دین بی توجه هستند و اکثر دانشگاهیان اسلام را قبول ندارند، اینها چند اشکال دارد: اول روش یک روحانی نباید این طور باشد و نسبت به مردم نباید این طور برخورد کند، چنانکه پیامبر (ص) حتی با قوم یهود هم رفتاری محبت آمیز داشتند. مساله دوم آن است که این ادعاها با واقعیت همخوانی ندارد.

آقای موسویان هم در بیان اینکه برخوردها و قرائت های تند و خشن کلیسا در قرون وسطی باعث روی گردانی مردم از دین شد، اتخاذ چنین شیوه ای را مناسب شأن یک روحانی نمی داند و در این باره توضیح می دهد: شهید مطهری در کتاب علل گرایش به مادی گری، دومین یاسومین علت فرار مردم از دین را برخورد تند و خشنی که از سوی کلیسا صورت می گرفت، معرفی می کند.

آقای موسویان در بیان اینکه چرا دیدگاه های آقای مصباح یزدی نقد نمی شود، می گوید که هر چند برخی بزرگان حوزه مانند آقایان جوادی آملی، مکارم شیرازی و... چندان موافق نظریات آقای مصباح یزدی نیستند ولی طرح این مسایل با عنوان دفاع از دین باعث شده تا مخالفت با این نظریات چندان جدی نباشد، او توضیح می دهد: در همین مقطعی که آقایان صحبت کردند، معلوم بوده که دیدگاه هایی که آقایان دارند با دیدگاه های آقای مصباح خیلی هم خوانی ندارد و با هم موافق نیستند، اما چون دید کلی نسبت به این مساله آن است که ایشان به خاطر دین دارند این کارها را می کنند و غیرت دینی دارند، مخالفت چندان جدی با ایشان نمی شود. در عین حال، جریانی وجود دارد که می خواهد به این مشکلات دامن بزند؛ یعنی جناح راست معتدل و منطقی مطرح نمی شود و سعی می شود از این گونه روش ها استفاده شود و به نظرم، این به حکومت لطمه می زند.

آقای موسویان در ریشه یابی این مساله می گوید: البته چون من اسم کسی را نمی آورم و فرد به خصوصی را متهم نمی کنم به نظرم می رسد در این جریان بحث لجاجت نیست، بلکه اصلاً بحث ماندن یا نماندن است. مساله مساله ای سیاسی است. بعضی ها فکر می کنند نانشان در این جریانات است که همین اختلاف و درگیری را تشدید کنند و در واقع بقایشان در این است و بالاخره آینده شان در گرو این گونه مسایل است.